

پرده برداری از چهره نرگسانگی^۱

شاید چند تا از این رباعی‌ها را در نیشابور و کدکن گفته باشم. بقیه را در تهران و در فرنگستان سروده‌ام، با این همه عنوان «رباعیاتی از نیشابور» را برای این مجموعه بسیار می‌پسندم. این نیشابور بیش از آنکه نقطه‌ای روی نقشهٔ جغرافیای خراسان باشد نوعی حال و هوای روحی است. درست مثل مجموعه «در کوچه باغ‌های نشابور» که نیم قرن پیش از این انتشار یافت.

فرشته می‌گفت: «وقتی در ارومیه دانش آموز دبیرستان بودم، دبیر ادبیات‌مان که خانم بسیار محترمی بود به من می‌گفت: «فرشته جون! تو خیلی استعدادِ شعری خوبی داری ولی اینها که تو می‌گویی هنوز وزن و قافیه دارد یا غزل است یا مثنوی یا رباعی. دوره این جور شعرها تمام شده است. اگر می‌خواهی مشهور شوی باید «مدرن» باشی. وزن و قافیه

^۱ narcissism

را باید رها کنی و بریزی دور. یک سطر را دراز کنی و بکشی به اندازه^۱
عَرْضِ تمام صفحه و یک سطر را فقط یک کلمه، تا مدرن باشی و
نوپرداز. دورهٔ غزل و رباعی و اینجور شعرها دیگر تمام شده است.»
حالا من هم حرفِ معلم آن سال‌های فرشته را گوش نکرده‌ام و
متاسفانه مدرن نشده‌ام. هنوز رباعی و دویتی هم چاپ می‌کنم. ببینید ما
در چه مملکتی زندگی می‌کنیم. بگذریم.

بعضی ازین شعرها، حالت «گفتارِ آشنا»^۱ به خود گرفته و من خودم
هم ازین توفيق در شگفتمن. هرچه هست بخشی از میراث یک عمر
شاعری من است. به خوب و بدش اصلاً کاری ندارم. یقین دارم همیشه
ذوق و سلیقه‌های «غیرمدرنی» در این مملکت هستند و خواهند بود.
 منتشرش می‌کنم، برای آن‌گونه ذوق‌ها.

همه این حرف‌ها مقدمه یک نکته بود که می‌خواستم بگویم در
شرایطِ سنتی من بهتر است خودم بازمانده‌های شعر را نظارت کنم تا
چاپ شود. این دفتر بخش رباعی‌ها و دویتی‌هاست که در کنار «نامه‌ای
به آسمان» منتشر می‌شود.

بعد از «آیینه‌ای برای صدایها» و «هزاره دوم آهی کوهی» و «طفلی
به نامِ شادی»، این مجموعه و «نامه‌ای به آسمان»، چهارمین و پنجمین
دیوان‌های من خواهد بود. پیش ازین یادآور شدم که گاه در روز سی-
چهل شعر گفته‌ام و گاهی ماه‌ها گذشته است و یک مصراج نسروده‌ام.
احوالاتِ شخصی من از این قرار بوده است.

تعداد شعرهایی که تاکنون از من در این پنج دیوان چاپ شده است،
حدودِ هزار و چهارصد شعر است. اگر چند نفر شعرشناس درجه اول،

^۱ Familiar quotation

نخست «صد شعر بدتر» این هزار و چهارصد شعر را برگزینند و بعد از میان آن صد شعر بدتر، ده شعری را که از همه بدتر است انتخاب کنند در هر سفینه و جنگی که این ده شعر را به عنوان نمونه شعرهای من بگذارند، هیچ گله‌ای نخواهم کرد. انصاف بدھید که کمتر شاعری درین روزگار، با چنین جرأتی پیدا می‌شود. والسلام.

ش.ک
تهران، آذرماه ۱۴۰۱

رباعی‌ها

کار آرش

آن روز که دل به شاعری خوش کردم
با دشمنِ خلق بس کشاکش کردم

زینگونه تمام هستی خویش، به شعر،
در واژه نهاده کار آرش کردم.

حاکستر روزهای پیشین

آن به که چو این ترانه رنگین گردد
هر مصرع آن به صبح آذین گردد

زان پیش که این شعله ناب امروز،
حاکستر روزهای پیشین گردد.

آن آتش جاودانه

عشقی که زبون گرفت و آزرد مرا
چون شیر به سرپنجه اش افشد مرا

موسی صفت آمدم که آتش بیرم
آن آتشِ جاودانه خود بُرد مرا.

با مُتَبَّعِي

تا همسفر سیر شقایق نشود
دل، بهر حضور عشق لایق نشود
در دهر ندیدم ار تو دیدی بنمای،
آن کس که تو را بیند و عاشق نشود.

گوگرد سرخ

ما آتش و آب را چشیدیم به هم
خاموشی و فریاد شنیدیم به هم

هر گونه عجایی که گویی دیدیم
آزادی و عشق را ندیدیم به هم.

چهار فصل عشق

عشق از تب و تاب، مثل تابستان است
وز حُزن، خزان و بادِ پاییزان است

با صولت و سیرتِ زمستان اما
صدگونه بهار اندرو پنهان است.